

ایران

در کانون بزرگترین بازی شیطانی

شاید از دل این بازی حکومت اخوان المسلمین در کشورهای عرب خاورمیانه و پاکستان، القاعده در افغانستان و عربستان و حجتیه در ایران سر برآورند و نام همه آنها "جمهوری اسلامی" باشد. اگر سمت و سوی بازی بزرگ این باشد، احمدی نژاد و مصباح یزدی میوه های تلخ بازی شیطانی انگلستان و امریکا نیستند؟ و در آینده، منطقه در تضاد و تقابل جمهوری های سنی در برابر لبنان و ایران و بصره شیعه غرق خواهد شد؟ از بیم ایران، عرب ها به دامن اسرائیل پناه خواهند برد و برای نخستین بار اسرائیل متحد آنها خواهد شد؟

از آغاز، پاسخ رئیس جمهور به رخداد 11 سپتامبر نمایانگر نگرشی امپریالیستی بود. او تغییر یکی پس از دیگری رژیم های خاورمیانه و گسترش حضور سیاسی و نظامی ایالات متحده در منطقه را در ذهن داشت: پیش از هجوم دموکراسی امپریالیستی، نخست طالبان، آنگاه صدام حسین و سپس رژیم های ایران، سوریه، عربستان سعودی و فراتر از آنها، سرنگون می شوند. دولت بوش سخت زیر نفوذ نومحافظه کاران در دولت و بیرون از آن است که تغییر رژیم های منطقه را مژده می دهند. نومحافظه کارانی چون ولفویترز، فیث، پرل، مارشال، ورمسر و شالسکی و نیز شخصیت های دیگری در پنتاگون چون مایکل روبین و ویلیام لووتی، لوئیس آلبی از دفتر چینی، جان بولتون در وزارت امور خارجه، الیوت آبرامز از شورای روابط خارجی و بسیاری دیگر در دولت هستند و بیرون از آن، پژوهشگران مراکز تحقیقاتی و فعالان رسانه پی چون تام دانلی و گری اشمیت از مرکز "پروژه ی سده ی نوین آمریکایی"، ویلیام کریستول از روزنامه ی "استاندارد وویکلی"، مایکل لدین از موسسه ی امریکن انترپرایز، مکس سینگر از موسسه ی هادسون و بنیاد نیو ریپابلیک متعلق به پیرتز، لورنس ف. کاپلن و جیمز ووسلی.

کاپلن و کریستول در کتاب "درباره ی جنگ عراق" نوشته اند: "ماموریت از بغداد آغاز شد، ولی آنجا پایان نمی پذیرد. ما بر فراز دوران تاریخی نوینی ایستاده ایم... اکنون لحظه ی سرنوشت سازی است... تصمیم فراتر از عراق امری آشکار است. نیز درباره ی آینده ی خاورمیانه و جنگ با تروریسم. ایالات متحده بر آن است تا بازیگردان جهان در سده ی بیست و یکم باشد." در کنفرانس خبری در آستانه ی اشغال عراق، لدین درباره ی این استراتژی، با اشاره به اینکه به عراق محدود نخواهد ماند، بی پرده چنین گفت: "فکر می کنم ما به جنگی منطقه پی واداشته شده ایم، خواه بخواهیم خواه نه. شاید این جنگی برای دوباره ساختن جهان باشد."

چنین ایده های بلندپروازانه پی دیرزمانی جهانی بی نومحافظه کاران بوده است. طرح اولیه ی استراتژی رسوایی اور آنها، که در 1996 تهیه شد و کارپایه ی سیاسی نخست وزیر وقت اسرائیل، نتانیا هو، پرل، فیث، ورمسر و دیگران شد، توصیفگر سیاست منطقه پی جامعی بود. این طرح با عنوان "گسستی آشکار: استراتژی نوین برای ایمن کردن سرزمین ها" از خواهان همکاری اسرائیل با کمک ترکیه و اردن، برای "مهار، بی ثبات کردن و بازپس نشاندن" دولت های منطقه، سرنگون کردن صدام، واداشتن اردن به احیاء شاخه پی از سلطنت هاشمی در بغداد و تهاجم نظامی به لبنان و سوریه بعنوان "پیش درآمد تغییر نقشه ی خاورمیانه [برای] تهدید یکپارچگی ارضی سوریه" بود. هیچ جا در این بیانیه، سخنی از سیاست مقابله با بنیادگرایی اسلامی، **اخوان المسلمین** یا حتی **القاعده** به میان نیامده است.

هرچند که دموکراسی ترجیح بند سخنان بوش است، دموکراسی دغدغه ی واقعی دولت او در خاورمیانه نبوده و نیست. نومحافظه کاران بر آنند تا بر خاورمیانه چیره شوند، هدف آنها اصلاح یا حتی تجزیه کشورها و تبدیل آنها به دولت هایی کوچک بر اساس اشتراکات قومی

و نژادی نیست. راستگرایی اسلامی در این چارچوب تنها ابزار دیگری برای واژگون کردن رژیم های موجود است، اگر بکار آید. برنارد لوئیس در نوشتاری با عنوان "بازاندیشی پیرامون خاورمیانه" در نشریه ی "فارن افرز"، بی پرده از روندی سخن می گوید که وی "لبنانیزه کردن" می نامد:

"یک امکان همان است که می توان آنرا 'لبنانیزه شدن' خواند، و بنیادگرایی نیز این را نشان داده است. بسیاری از دولت های خاورمیانه - مصر آشکارا یک استثنا است - ساختاری مصنوعی دارند و در برابر چنین روندی آسیب پذیر هستند. چنانچه قدرت مرکزی به اندازه ی کافی تضعیف شود، اساسا جامعه ی مدنی واقعی برای نگاه داشتن شیرازه حکومت و کشورداری و هویت جمعی مشترک وجود ندارد.... اینچنین، دولت، همانگونه که در لبنان روی داد، رو به تلاشی می گذارد و در سرانجام آشوب، منازعه، دشمنی های قومی و قبیله یی و مذهبی و حزبی می لغزد."

آن نیز شرایطی متصور برای آینده ی عراق در پی اشغال این کشور بوسیله ی آمریکا است، همانگونه که "چیس فریمن" پیش بینی کرده است: "هدف نومحافظه کاران در عراق هرگز استقرار دموکراسی نبوده است. هدف آنها **نابودی عراق** و از بین بردن تهدید منطقه یی برای اسرائیل بود."

خطر تجزیه نه تنها عراق را تهدید می کند که نومحافظه کاران تمایل خویش برای فروپاشاندن عربستان سعودی را نیز آشکارا نشان داده اند. ریچارد پرل و دیوید فروم در کتابشان با نام "پایانی بر شیطان: چگونه پیروزی در جنگ علیه تروریسم ممکن است؟" به پیروی از موسسه ی امریکن انترپرایز، سازماندهی بنیادگرایی شیعه را ضد عربستان سعودی پیشنهاد می کنند. شیعیان نیروی قدرتمندی در سواحل خلیج فارس، یعنی حوزه ی میدان های نفتی سعودیها هستند، پرل و فروم با آگاهی از ترس دیرینه ی سعودیها از اینکه "شیعیان روزی در استانهای شرقی پرچم استقلال برافرازند"، می گویند:

"استقلال خواهی استانهای شرقی آشکارا پیامدهای فاجعه باری برای دولت سعودی ولی نتایج بسیار خوبی برای ایالات متحده خواهد داشت. بی گمان این نتیجه یی تامل برانگیز خواهد بود و مهمتر، ما از سعودیها می خواهیم بدانند که ما بدان می اندیشیم."

"مکس سینگر" از همکاران پایه گذار موسسه ی هادسون، بارها ایالات متحده را به تلاش برای **فروپاشاندن** پادشاهی سعودی فرا خوانده است. از نظرگاه وی این امر با برانگیختن استانهای شرقی و شرق حجاز به ایجاد دولت های خودمختار ممکن است. او می گوید: "پس از برکنار کردن صدام، زلزله یی در خاورمیانه رخ خواهد داد. این زلزله چیزی نخواهد بود مگر سقوط رژیم سعودی." لدین نوشت که در پی سقوط سلطنت سعودی، متعصبان هوادار **القاعده** قدرت را در عربستان بدست می گیرند. او می گوید: "در صورت چنین رویدادی باید دامنه ی جنگ را به شبه جزیره ی عربستان یا دست کم به مناطق نفت خیز آن بگستریم." جیمز اکینز، سفیر پیشین ایالات متحده به **عربستان سعودی** می گوید: "تا کنون نگفته بودم که چنانچه به عراق حمله بریم، **عربستان سعودی به کام بن لادن** یا از کسانی از آن گونه خواهد افتاد. اکنون تردید ندارم که این درست **همان هدفی** است که [نومحافظه کاران] در پی آن هستند. چنانچه اسلامگرایان افراطی قدرت را بدست گیرند، آنگاه ما به میدان وارد می شویم."

در خلال 4 سال نخستین جنگ بوش علیه تروریسم، به باور بسیاری از منتقدان دولت، اشغال افغانستان و عراق و نمایش و حضور روزافزون آمریکایی در خاورمیانه، سبب پیدایش نسل جدیدی از اسلامگرایان می شود که ایالات متحده را عامل همه ی نگون بختی ها و مشکلات خاورمیانه خواهند دانست. دولت بوش با وجود سخن پرانی پیرامون مبارزه با تروریسم اسلامی، نه در افغانستان و نه در عراق، استراتژی موفقی برای کاستن از سرایت بیشتر

بنیادگرایی اسلامی نداشت. **مایکل شوئر**، با امضای "بی نام"، در *imperial hubris*، این شرایط را به دقت تشریح می کند:

"ایالات متحده ی آمریکا، بریتانیا، و نیروهای ائتلاف، در حالی که با خیزش رو به رشد اسلامگرایان در این دو کشور می جنگند، برای حکومت بر عراق و افغانستان پس از جنگ می کوشند، چیزی که به زعم رهبران ما پیروزی است. سیاست ایالات متحده و نیروهای این کشور با این شیوه ی عمل و لشکرکشی سنتی، بیشتر رادیکالتر شدن جهان اسلام را سبب شده اند، همان کاری که اسامه بن لادن در اوایل دهه ی 1990 سودای آن را داشت، اما نتوانست بدان جامه ی عمل بپوشاند. در نتیجه، فکر می کنم منصفانه است بگوییم که ایالات متحده ی آمریکا همچنان تنها متحد ضروری محمد اسامه بن لادن است."

باید ماند و دید که آیا افغانستان می تواند بقایای طالبان را برود، و چندین دهه فرایند اسلامی شدن را بازدارد، نیروهای زیرزمینی راست اسلامی را از هم بپاشد و دولتی با ثبات و سکولار پدید آورد یا در این راه ناکام می ماند. باز، باید ماند و دید که آیا در عراق نیز دولتی سکولار بر می آید، این کشور می تواند نیروهای وابسته به القاعده را که آنجا گرد آمده اند، در هم کوبد، احزاب بنیادگرای شیعه چون مجلس اعلا ی انقلاب اسلامی عراق و حزب الدعوة را که در عراق پس از جنگ قدرت گرفته اند، سرکوب کند و رژیم ایران را از تلاش برای اعمال نفوذ در خاک همسایه ی عربیشان باز دارد. اینها همچنان پرسش هایی بی پاسخ اند. احتمال اینکه افغانستان در آینده یی نه چندان دور به کام اسلامگرایان متعصب و افراطی باز لغزد و سرانجام عراق نیز حکومتی دینی، اندکی کمتر ستیزه گر از ایران باشد، 50-50 است. و از همین رو، به نظر می رسد که رهبری مذهبی در تهران نیز به حاکمیت یکدست در جمهوری اسلامی ایران چنگ انداخته است. در پاکستان، پرویز مشرف — که پیشتر با نفوذ اسلامگرایان کراچی مدارا می کرد — هر لحظه ممکن است گرفتار کودتای اسلامی شود؛ کودتایی از درون ارتش یا سازمان امنیت این کشور که با اخوان المسلمین و دیگر احزاب ستیزه جو و گروههای اسلامی طیف راست اسلامی مرتبط است. خیزش اسلامگرایی، اندونزی و بنگلادش را نیز تهدید می کند، بیش از یک دهه است که ترکیه نیز در سرایشب اسلامگرایی گام برمی دارد و سوریه و لبنان و اردن و فلسطین سخت زیر فشار اخوان المسلمین هستند. قلب جهان اسلام یعنی مصر و عربستان سعودی، برای ایجاد فضای باز سیاسی زیر فشار هستند و به باور مفسران و تحلیلگران، فضای باز سیاسی به روی کار آمدن **جمهوری های اسلامی** در این دو کشور می انجامد.

عراق تکان دهنده ترین شرایط را دارد. بوش پس از متهم کردن صدام حسین به همدستی با القاعده به این کشور تاخت. او پیرامون تجهیز القاعده و بن لادن به سلاحهای کشتار جمعی از سوی صدام هشدار می داد. ولی آنگونه که در سال 2003 آشکار شد، رژیم صدام هیچ پیوندی با القاعده و هیچ نقشه یی برای گسترش سلاحهای کشتار دسته جمعی نداشت. رژیم بغداد، هرچند حکومتی دیکتاتوری، رژیمی سکولار بود و رهبری حزب بعث در این کشور دشمن سازش ناپذیر اسلامگرایی، خواه طیف شیعیان و خواه سنیان اخوان المسلمین بود. ولی بوش، **تعمدا** و با هدف مشخص، اسلامگرایان عراق را برای به دست گرفتن قدرت برانگیخت. نیروهای آمریکایی و سازمان سیا، آیت الله یی را از لندن به نجف بازگرداندند و اتحادی پراگماتیک میان او و آیت الله علی سیستانی، روحانی ایرانی قدرت ساز در عراق پس از جنگ برقرار کردند. ایالات متحده با عبدالعزیز حکیم، روحانی رادیکال عراقی، همکاری کرد. حکیم فرماندهی سپاه 20 هزار نفری بدر را که از سوی ایران تجهیز و آموزش داده می شد، بر عهده داشت. ایالات متحده گروه تروریستی حزب الدعوة را نیز برانگیخت. گروهی که پیشینه ی 40 سال بمب گذاری، ترور، و حملات خشونت آمیز از جمله حمله به سفارت ایالات متحده در کویت را در اوایل دهه ی 1980، در کارنامه دارد. در جبهه ی سنیان، در مرکز عراق اصلی ترین حزبی که پس از جنگ سال 2003 پدید شد، **حزب**

اسلامی عراق یعنی شاخه‌ی رسمی اخوان المسلمین در عراق بود. دولت بوش، زنجیری از رخدادها را پدید آورده که می‌رود تا به بروز بحرانی در کشورهای منطقه، از نوع بحرانی الجزایر در دهه‌ی 1992، بیانجامد. حتی کشور کوچکی چون کویت که در آن، اخوان المسلمین قدرت و نفوذ فراوانی دارد و نیز بحرین، با خاندان سلطنتی کوچک حاکم و جمعیت اکثریت شیعه‌ی آن، در معرض انقلاب اسلامی یا پیروزی انتخاباتی اسلامگرایان یا هر دوی اینها هستند.

"رائول مارک گرچ"، افسر پیشین سیا با تجربه‌ی کار در عراق و خاورمیانه، و پژوهشگر موسسه‌ی امریکن انترپرایز، و از نومحافظه‌کاران سرسخت حامی اشغال افغانستان و عراق است. او بمدت سه سال پس از 2002، در جلسه‌ی عمومی موسسه‌ی امریکن انترپرایز همراه پرل، لدین و نومحافظه‌کاران دیگر ظاهر می‌شد و همزمان در "وویکلی استاندارد" و بسیاری از روزنامه‌های راستگرایان، از جمله صفحه‌ی مقالات "وال استریت ژورنال" قلم می‌زد. در آغاز سال 2005، گرچ ناگهان دست از تظاهر به مخالفت با اسلامگرایان برداشت و بر کوس تشویق بنیادگرایی سنی و شیعه در سرتاسر خاورمیانه از سوی ایالات متحده کوبید.

گرچ هنگام سخنرانی در موسسه‌ی امریکن انترپرایز در ژانویه 2005، از انتشار کتاب تازه‌اش با نام "پارادوکس اسلامی: روحانیت شیعه، بنیادگرایی سنی و چشم انداز دموکراسی اعراب" خبر داد. گرچ در این کتاب اعلام کرد که آینده‌ی خاورمیانه پیوند تنگاتنگی با راستگرایی اسلامی دارد و ایالات متحده باید خوشامدگویی آن باشد. هرچند بسیاری از آمریکاییان به امید میانه‌روها، و مسلمانان سکولار و اکثریت خاموش در خاورمیانه هستند، گرچ با بیان اینکه "مسلمانان میانه‌رو" کلید دستیابی به خاورمیانه‌ی کمتر تهدیدکننده نیست. می‌گوید:

"بیشتر آمریکاییان لیبرال و نومحافظه‌کار سخت با این نظر مخالف اند که روحانیت اسلام و بنیادگرایان غیر روحانی و ستیزگر که اغلب اگر نه ناخرسند از ایالات متحده و اسرائیل و جنبش‌های پیشرو مانند جنبش زنان که از آن بیزارند، اساسی‌ترین گروهی هستند که می‌توانند مسلمانان خاورمیانه را از خصومت و ستیز با غرب دیرینه برهانند. اینان، و نه مسلمانان لیبرال و سکولاریست تحسین شده، که گاه از سوی دولت آمریکا تحسین و گاه رانده می‌شوند ارزشمندترین متحدان دموکراتیک بالقوه‌ی ایالات متحده هستند."

گرچ خمینی را با مبارک مقایسه کرده، می‌گوید:

"خمینی ایده‌ی جمهوری اسلامی را در 1358 به فراندم گذاشت. انتخابات معمول و ایجاد فضای رقابت بلحاظ اخلاقی برای مشروعیت رژیم ضروری است. چیزی که دیکتاتوری حسنی مبارک فاقد آن بود. ... احساسات ضد آمریکایی محور مشترک همه‌ی دولت‌های عربی با نظام دیکتاتوری "آمریکا گرا" است. با این قیاس آشکار است که ایران کشوری عمیقاً هوادار آمریکا است."

و پس از اقرار به پیوندهای روشنفکری مستقیم میان اخوان المسلمین حسن‌البناء و القاعده‌ی اسامه بن لادن، گرچ بگونه‌ی شگفت‌انگیز نتیجه می‌گیرد که دیکتاتوری اخوان المسلمین در مصر از رژیم مبارک بهتر خواهد بود:

"احتمالاً مصر کشور عربی است که بهترین شانس را برای پیوند بنیادگرایی با دموکراسی دارد. بی‌گمان ممکن است که بنیادگرایان، اگر در مصر قدرت را بدست گیرند، برای پایان دادن به نمایندگی دولت بکوشند. آیین دموکراتیک هرچند در مصر بیش از آن است که غربیان می‌پندارند، آنچنان که در ذهنیت شیعیان ایران یا فتاوی‌ی آیت‌العظمی‌سیستانی رسوخ کرده، عمق نیافته است. ولی ایالات متحده بهتر است از چنین آلترناتیوی بگسلد تا از یک دیکتاتوری سکولار."

شصت سال پیش، آنگاه که ایالات متحده ادیسه ی خاورمیانه یی خویش را آغازید، بانگ هایی به هواداری از اسلام محافظه کار و گروههای بنیادگرای اولیه ی در پیوند با راستگرایی اسلامی نوپا برخاست تا به یاری آن با چپ سکولار، ناصر، کمونیست ها و سوسیالیست های عرب بستیزند. اکنون، پس از شش دهه، دولت بوش استراتژیی را در خاورمیانه پی می گیرد که حسابگرانه در خدمت **راستگرایی اسلامی** می نماید. ایالات متحده برای جبران شکست سیاستش در عراق، بنیادگرایی شیعه ی این کشور را متحد خویش می داند و یکی از نظریه پردازان برجسته ی این مبارزه، آشکارا ایالات متحده را به همداستانی با آیت الله ها و اخوان المسلمین می خواند. باری، **بازی شیطانی** همچنان ادامه دارد...

پایان